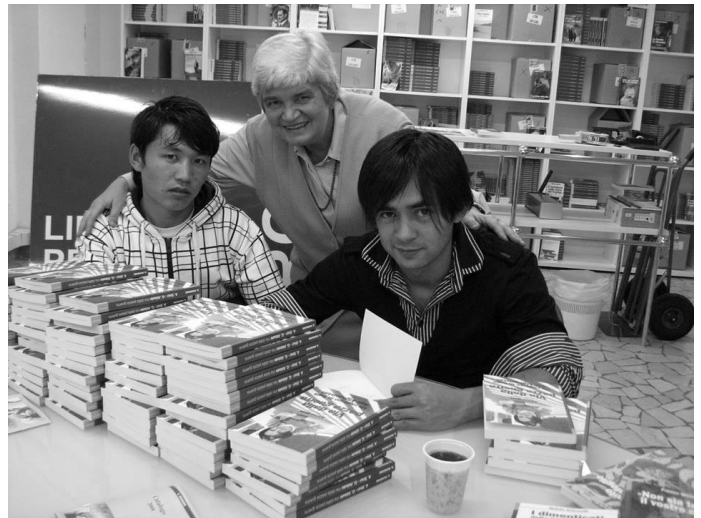


با علی داد شیری ژورنالیست فعال آشنا شویم.

همراه با درس، در یکی از روزنامه های معروف، ایفای وظیفه می کنم. وظیفه ام بصورت عموم، نگاشتن سرمقاله 'Editorial' به این روزنامه می باشد. زندگی فراز و نشیب های زیادی دارد تنها اما، با تحمل دشواریها و پشتکار مداوم می توانیم به آنها چیره شویم. ایتالیا نیز کشوری است که به مهاجرین خیلی سخت می گیرد، من ولی با وجود ورود غیرقانونی و سختگیری این کشور توانسته ام که در مدت زمانی نه چندان طولانی، اینسان وظیفه عالی و چشمگیر داشته باشم.



اینک نیز عضو سازمان ملل متحد در سوئیس، در شعبه حقوق بشر هستم. اما؛ انسان در هر ثانیه زمان و هر جای این کره خاکی باشد، نمی تواند وطن و سرزمین اصلی و واقعی اش را خواسته و یا ناخواسته به یاد فراموشی بسپارد. روزهای خوش و شیرین دوره کودکی ام، آن هم در قشنگ ترین و آرام بخش ترین مکان گیتی به نام 'پاتو'، از جمله زیبا ترین و با شکوه ترین دوره زندگی ام بوده اند. در پایان، از زحمات و تلاش بی نهایت استادان پاتو در راستای شگوفایی علم و تعلیم برای فرزندان وطن، تحسین و قدردانی می کنم. و تشکر و سپاس فراوان از ماهنامه پاتو، که من و سخنانم را شایسته برگی از برگهایش دانست. علی داد شیری



روزها، ماهها، سالها می گذشتند و زمان بی وقفه راهش را می پیمود. فصل ها نیز، یکی پس از دیگری بر طبیعت حاکم می شدند و با نهایت زیبایی شان، آب، باد و درخت را به شکل های مختلف دیگرگون می کردند؛ و اینطور بود که طبیعت، فصل ها و انسان ها در پیرامون زمان شکل می گرفتند. من نیز، در یکی از شب های دلپذیر بهار، در منطقه به نام قوناغ - پاتو به پیشواز زندگی چشم به جهان گشودم. چند سالی نگذشته بود که به مکتب دکور پاتو شاملم کردند و توانستم که به مدت شش سال، از آن کانون آموزشی علم حاصل کنم. هنگامیکه جنگ های داخلی آغاز شدند، من همراه با فامیل راهی کشور همسایه 'پاکستان' شدیم تا حداقل بتوانیم زندگی بهتر و آسوده تر داشته باشیم. چند سال بعد، بخاطر فشارهای اقتصادی به ایران مهاجر شدم. شاید همه مطلع باشید که ایران یک کشور کاملاً نژاد پرست است که آرزمان مهاجرین نه تنها اجازه تعلیم و تحصیل در این کشور را نداشتند، که حتی لت و کوب می شدند و پس به وطن شان فرستاده می شدند. من نیز، چهار پنج سالی که آنجا بودم، به صورت پنهانی کار می کردم یا ساده تر بگویم به صورت پنهانی نفس می کشیدم. بعد از پنج سال مقاومت، برای گریز از تعصب، فقر و بیچارگی مجبور به ترک آن سرزمین شدم و بصورت قاچاق خودم را در یکی از شهرهای ایتالیا، که هم مرز با اتریش و سوئیس است، رساندم. روزهای دشوار زندگی ام، ازینجا شروع شدند. منی که به جز زبان مادری ام، قادر به سخن گفتن در هیچ زبان دیگری نبودم، ناگزیر باید همزمان سه زبان را می آموختم که در اوایل به شدت طاقت فرسا می نمود، من اما با کوشش های شبانه روزی ام توانستم به آنها تسلط پیدا کنم. با وجودی که در پاتو ناکام خوانده می شدم، از صنف هشت شروع به آموختن علم کردم و بعد ها متوجه شدم که استعداد من بیشتر از آنی بود که مهربانان بر پیشانی ام بخورد. هر انسان، در ذات خود استعداد های نهفته در درون خویش دارند که شگوفایی آنها، مستلزم تشویق و انگیزه دهی می باشد. ده سال از آمدن در ایتالیا می گذرد، و من فعلاً ماستری ام را در رشته فلسفه سیاسی، اخلاقی و مطالعات دینی، در یکی از دانشگاه های برجسته ایتالیا می خوانم.

This document was created with Win2PDF available at <http://www.daneprairie.com>.
The unregistered version of Win2PDF is for evaluation or non-commercial use only.